

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در این است که آیا هیئت اتصالیه، این ثبوتاً ممکن هست یا خیر؟ عرض کردیم برای خود هیئت اتصالیه یک بیان روشن و واضحی در کلمات قوم نیست لذا احتمالاتی در آن مطرح شده، این احتمال سوم و معنای سومی که از صاحب منتقی بیان کردیم این بود که بگوئیم هیئت اتصالیه مجرد همین تتابع اجزاء است به طوری که عرف این مجموع را یک شیء واحد ملاحظه می‌کند و می‌پذیرد، در نزد عرف یک شیء واحد است.

تحقیق در مورد تعریف هیئت اتصالیه

ما عرض کردیم این معنا باز خوب هست اما اگر به کلمات دیگران مراجعه کنید باید یک مقداری دقیق‌تر از این معنا کنیم ولو اینکه ایشان هم شاهد خودش را همین تعابیر در کلمات فقها قرار داده. ما وقتی به تعابیر وارده در کلمات فقها مراجعه می‌کنیم علاوه بر مسئله‌ی تتابع اجزاء و اینکه عرف یک مجموع واحدی را در اینجا می‌داند، می‌گویند یک جزء صوری وراء این اجزاء موجود، موجود است.

عرف یک صورتی را برای این اجزاء در نظر می‌گیرد که این غیر از مسئله‌ی تتابع اجزاء است، تتابع اجزاء اعم از این است که این دو جزء یک صورتی هم به عنوان صورت این جزءین در آن باشد یا نباشد، این ده جزء ممکن است تتابع داشته باشد و ممکن است در مجموع فعل واحد باشد اما عرف یک صورتی را برای این اجزاء در نظر نگیرد. آنچه آقایان در بحث صورت اتصالیه و جزء صوری نماز می‌گویند این است که این اجزاء علاوه‌ی بر تتابع، علاوه بر اینکه مجموعشان واحدند یک صورتی هم در اینجا موجود است که بعضی از امور می‌توانند این صورت را از بین ببرند.

کلام مرحوم محمد حسین کاشف الغطاء

عرض کردم در حاشیه عروه کاشف الغطاء^[1]، می‌گوید از این جزء صوری یا از این هیئت اتصالیه سه تا مطلب به دست می‌آوریم. عبارتش این است که «إيجادها بنحو خاص من الارتباط، بحيث تكون له وحدة عرفية و يصدق عليها أنها عمل واحد، فكلما يكون منافياً لهذه الهيئة و لتلك الوحدة الاتصالية يكون مبطلاً للصلاة، و قادحاً فيها، و مانعاً». بعد می‌فرماید از این هیئت سه چیز به دست می‌آید، یکی شرطیت موالات، دوم مانعیت فعل کثیر، سوم مانعیت ماحی للصلاة، این سه تا را ایشان جدا کرده، می‌گوید وقتی ما می‌گوئیم نماز یک صورتی دارد از این صورت ما شرطیت موالات را به دست می‌آوریم اولاً، مانعیت فعل کثیر را به دست می‌آوریم ثانیاً، مانعیت ماحی للصلاة را هم به دست می‌آوریم.

در ادامه می‌گوید «فإن للصلاة وراء الأجزاء الوجودية و اتصالها» یعنی وراء الاتصال، صورتاً خاصة، وراء این اجزاء وراء تتابع، وراء اتصال یک صورتی دارد، «فلو اشتغل في أثناء القراءة أو التشهد بكتابة، أو خياطة» حالا دارد قرائت نماز می‌کند وسط قرائت هم یک چیزی را بنویسد، یا یک زنی باشد که شروع به خیاطت کند در وسط قرائت نماز، «انمحت صورة الصلاة بنظر العرف»، به نظر عرف صورت نماز محو می‌شود «و إن لم يذهب الاتصال بين الأجزاء»، اتصال بین اجزاء هنوز موجود است، این کسی که کتابت می‌کند آیات را پشت سر هم می‌خواند، اجزاء نماز را پشت سر هم می‌آورد ولی می‌گوید این کار خیاطت، کتابت، ماحی صورت صلاة است، «و إن لم يذهب الاتصال بين الأجزاء، و لكن العرف يرى أن جملة من الأفعال الاعتیادیة» عرف می‌گوید یک سری از افعال عادی ما تنافی الصلاة، «من حيث ذاتها لا من حيث ارتباطها»، از حیث ذات نماز، نه از حیث ارتباط این اجزاء، بعد می‌گوید برای شما اشتباه نشود، نگوئید عرف چه کاره است؟ عرف که به درد ما نمی‌خورد، دلیلی بر اعتبار عرف نداریم، می‌گوید عرف این تنافی را از شرع استفاده کرده، عرف دیده که شارع برای صلاة یک حقیقت شرعی‌ای را قائل است، یعنی عرف می‌گوید من استکشاف می‌کنم که در نزد شارع این امور منافی با صلاة است نه اینکه بگویم خودم منافی می‌دانم.

ایشان می‌گوید ماحی صورت صلاة، آنچه که صورت صلاة را از بین می‌برد یا «کثیر لا یقطع الاتصال و لا یمنع من الارتباط»، یک فعل کثیری است که اتصال را از بین نمی‌برد و مانع از ارتباط هم نیست.

همینطور آیات را پشت سر هم می‌خواند و از آن طرف هم خیاطت می‌کند، فعل کثیر است ولی مانع از اتصال و ارتباط هم نیست. یا «قلیل یقطعها و یمحو»، قلیل است ولی قاطع است و ماحی، «و إن لم یکن کثیراً»، مثال می‌زند به دست زدن، یا دُکّه که همان کوبیدن پا روی زمین یا بعضی هم رقص هم معنا کردند، می‌گوید اینها قلیل است ولی ماحی صورت صلاة است.

در آخر می‌گوید پس نتیجه می‌گیریم ماحی اعم از فعل کثیر است، «کل فعل کثیر ماحی للصورة و لا اکثر»، هر فعل کثیری ماحی صورت است اما عکس نیست، یعنی هر ماحی صورتی فعل کثیر نیست، «کل کثیر مفوت للموالات و لا اکثر»، هر فعل کثیری موالات را از بین می‌برد، روشن است، اما هر چیزی که مفوت موالات است کثیر نیست. کل مفوت للموالات ماحی، هر چیزی که مفوت موالات است ماحی است ولی هر چه که ماحی است مفوت موالات نیست^[2].

تحقیق حضرت استاد در بحث

حالا من این عبارت را برای این عرض کردم که آن معنایی که در کتاب منتقی شده کافی نیست، مجرد تتابع اجزاء و اتصال را آقایان از آن اراده نمی‌کنند به عنوان صورت اتصالیه، بلکه علاوه‌ی بر تتابع و اتصال می‌گویند عرف یک صورتی بین این اجزاء قائل است و اضی از امور می‌آیز شرع استکشاف کرده که بعند ماحی این صورت می‌شوند، بین این بحث محو صورت و موالات ملاحظه کردید فرق وجود دارد، عین مسئله موالات نیست، بین این و فعل کثیر که بعضی گفته‌اند فقط فعل کثیر مراد است باز ملاحظه کردید بین ماحی صورت و فعل کثیر فرق است، ممکن است جایی فعل کثیر باشد ولی ماحی صورت باشد، مثل اینکه کسی یک مقدار آب در نماز بخورد قلیل است ولی ماحی صورت نماز است. پس معلوم می‌شود این معنا را آقایان اراده کردند که یک صورتی، همان که خود مرحوم نائینی از آن تعبیر به جزء صوری کرده.

جمع بندی بحث

پس ما تا اینجا چهار تا معنا ذکر کردیم، هیئت اتصالیه واقعیه، هیئت اتصالیه اعتباریه، هیئت اتصالیه‌ای که منتقی معنا کرد و این هیئت اتصالیه‌ای که ما از کلمات فقها استفاده کردیم، هم از کلام صاحب مصباح الفقیه مرحوم همدانی و هم از این

نتیجه بحث ما این می‌شود که این معنای چهارم ممکن است و هیچ استحاله‌ای ندارد، بگوئیم عرف، یا متشرعه بگوئیم یا عرف بگوئیم، اینجا هم کلمات مختلف است. عرف می‌آید یک صورتی را، یک جزء صوری را برای اجزاء نماز و وراء این اجزاء نماز درک می‌کند، با قرائن درک می‌کند، با قرائنی که از خود شرع رسیده، از طریق آن قرائن این را درک می‌کند و این معنا ممکن است و در امکانش هیچ تردیدی هم وجود ندارد.

تصحیح بیان مرحوم اصفهانی توسط حضرت استاد

فقط یک نکته‌ای را عرض کنم من دیروز که این کلام مرحوم اصفهانی را نقل کردم به اعتماد آنچه که در کتاب منتقی بود فرمایش ایشان را بیان کردم، دیشب مراجعه کردم به خود کتاب نهاية الدراية، در جلد چهارم صفحه 363، مرحوم اصفهانی سه تا احتمال مجموعاً در این هیئت اتصالیه و این جزء صوری دادند، دو تا احتمال ندادند که ایشان آمدند دو تا احتمال نقل کردند فقط خواستم عرض کنم خودتان مراجعه کنید و من لزومی ندارد کلام مرحوم اصفهانی را بگویم، یعنی آنچه که دیروز نقل شد به نظر من شاید 60 درصد مطلب مرحوم اصفهانی هست و برخی از نکات و دقایق در آن ذکر نشده.

کاری نداریم به اینکه این چی هست علی‌ایّ حال برای ما روشن شد که این جزء صوری به این معنا ممکن، یک جزء صوری که عرف می‌فهمد، واقعیت هم دارد، اعتبار هم نیست و هر جا قاطع آمد جلوی استمرار را از آنجا می‌گیرد، تا حالا همه‌ی این اجزاء اتصال داشتند و آن جزء صوری را داشتند، این جزء صوری از اینجا به بعد قطع می‌شود، نه اینکه بگوئیم از اول نماز قطع شده^[3].

مقام اثبات در هیئت اتصالیه

عمده این است که آیا ما در مقام اثبات غیر از این اجزائی که الآن برای نماز وجود دارد، دلیلی داریم برای این جزء صوری به عنوان جزء یازدهم در نماز، یا دلیل نداریم.

کلام محقق نائینی در بحث

مرحوم محقق نائینی در فوائد الاصول جلد چهار صفحه 231، می‌فرماید ما دلیلی نداریم، آنچه که وجود دارد این است که نهی در روایات آمده به التفات، یعنی گفته است که ملتفت به یمین، یسار، پشت، در حین نماز نشویم، یک نهی غیري تعلق پیدا کرده به مثل التفات.

عرض کردم قواطع نماز هشت یا نه تا هست که متعدد ذکر کردند، تکفیر^[4]، التفات به غیر قبله، آمین، ذکر، بکاء، حدث، کلام، الفعل الكثير، اینها را گفته‌اند. مرحوم نائینی می‌فرمایند فقط یک نحو غیري در روایات به اینها تعلق پیدا کرده اما مجرد تعلق این نهی غیري «لا يدلّ علی أن ما وراء الاجزاء الخارجية امرٌ وجودی آخر یسمی بالجزء الصوری بحيث یكون فعلاً للمكلف أو مسبباً تولیدیاً»، اینکه ما بگوئیم یک جزء یا یک چیز دیگر داریم که این از افعال مکلف است یا این مسببی است که از یک فعل دیگر تولید می‌شود نیست، به اینها یک نهی غیري تعلق پیدا کرده که ما می‌گوئیم صلاة لیست إلا این اجزاء و این شرایط مقید است به اینکه این قواطع در اثناء نماز واقع نشود اما دلالت ندارد که یک هیئت اتصالیه دارد.

می‌گوید در نماز یمیناً و یساراً و استدباراً التفات پیدا نکن، در نماز قهقهه نکن، روایتش را ببینید، در نماز گریه برای دنیا نداشته باش، گریه از خوف خدا هر چه داشته باشی مستحب هم هست ولی برای دنیا حق نداری و مبطل نماز است، اینها را در روایات داریم و نهی به اینها تعلق پیدا کرده ولی کجای این نهی دلالت بر این دارد که ما یک هیئتی در اینجا داریم و با آمدن اینها آن هیئت، آن صورت از بین می‌رود، به هیچ وجه در روایات چنین مطلبی نداریم^[5].

کلام محقق اصفهانی در بحث

مرحوم محقق اصفهانی هم در همان جلد چهارم صفحه 363 همین نظر را دارد و می‌فرماید «فالالتزام بالقاطع المقابل للمانع ولو بهذا المعنى بلا ملزم بل القاطع سنخ من المانع» اصفهانی هم می‌فرماید ما چیزی به نام اینکه بگوئیم یک چیزی داریم که می‌آید صورت را از بین می‌برد، هیئت اتصالیه را از بین می‌برد نداریم و این قاطع یک نوعی از مانع است، می‌گوید «المانع إذا كان مقارناً للشيء الاول العمل كان دافعاً محضاً»، مانع اگر مقارن شروع عمل باشد می‌شود دافع، تا می‌گوید الله اکبر، اگر حدث واقع شد می‌شود دافع، «وإن كان بعده كان رافعاً محضاً»، بعد از وضو اگر حدث واقع شد رافع است «وإذا كان في اثنا كان رافعاً لما سبق و دافعاً لما لحقه»، لذا می‌فرماید اینها همه مانع‌اند منتهی یک مانعی داریم در اول عمل و یک مانعی داریم بعد العمل، یک مانعی داریم در اثناء عمل.

یک مانعی داریم دافع محض است، آنجایی که اول عمل است، یک مانعی داریم رافع محض است در جایی که بعد العمل است، یک مانعی هم داریم در جایی که در اثناء عمل است، آنچه در اثناء عمل است را قاطع می‌گوئیم، چون این مانع در اثناء جامع بین رفع و دفع است، هم رفع می‌کند گذشته را و هم دفع می‌کند اجزاء آینده را!^[6]

پس خود مرحوم اصفهانی هم همین نظر را دارد، البته ایشان بعد از آن مطالبی که دیروز برای معنای ثبوتی ذکر کردیم یک معنایی می‌کند برای قاطع و مانع، ولی باز می‌گوید التزام به اینکه قاطع غیر از مانع است بلا ملزم است و وجهی ندارد.

و لذا قاطع طبق بیان اصفهانی هم جنبه رافع را دارد، یعنی این صورت قبلی را از بین می‌برد، الآن در مقام اثبات همه‌ی حرف نائینی همین است. نائینی می‌گوید آنچه ما داریم این است که وقتی شما قهقهه کردید نمازتان باطل شد، حالا برای آب که دلیل نداریم، برای بکاء و این هشت موردی که گفتیم وقتی می‌آید نماز باطل می‌شود، ولی اینکه این جزء صوری را از بین می‌برد دلیلی نداریم. این بحث را ان شاء الله فردا تکمیل می‌کنیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ که البته این کاشف الغطاء در حاشیه عروه آن کاشف الغطاء معروف نیست!

[2] □ عبارت ایشان در جلسه گذشته ذکر شده است.

[3] □ نهاية الدراية في شرح الكفاية (طبع قدیم)، ج2، ص: 667: التنبيه الثالث: في زيادة الجزء عمداً أو سهواً...

[4] □ یا تکتف که به دست روی دست گذاشتن می‌گویند

[5] □ فوائد الاصول، ج4، ص: 235 و 236: أما أولاً: فلأن مجرد تعلق النواهي الغيرية بمثل الالتفات و نحو لا يدل على أن ما وراء الأجزاء الخارجية أمر وجودي آخر يسمّى بالجزء الصوري، بحيث يكون فعلاً للمكلف أو مسبباً توليدياً له فإن مجال المنع عن ذلك واسع، بل لقائل أن يقول: إنه ليست الصلاة إلا عبارة عن عدة من الأجزاء و الشروط مقيدة بعدم تخلل القواطع في الأثناء، من

دون أن يكون لها هيئة اتّصاليّة.

[6] نهاية الدراية في شرح الكفاية (طبع قديم)، ج2، ص: 682: فالالتزام بالقاطع المقابل للمانع و لو بهذا المعنى بل ملزم بلا القاطع سنخ من المانع، فإنّ المانع، إذا كان مقارناً للشّيء أو لأوّل العمل كان دافعاً محضاً، و إذا كان بعده كان رافعاً محضاً، و إذا كان في أثناءه كان رافعاً لما سبقه و دافعاً لما لحقه. و هذا الاعتبار اختصّ المانع الواقع في أثناء العمل بالقاطع، و الحدث المقارن لأوّل الصّلاة مانع دافع، و الواقع في أثناءه قاطع و الواقع بعد الوضوء ناقض له و رافع لأثره.